

## لیبرالیسم؛ حقوق و عدالت<sup>۱</sup>

□ رحمت‌الله کریم‌زاده  
□ زیر نظر: حجة الاسلام و المسلمین صادق لاریجانی

چکیده:

نویسنده در این مقاله به نقد و بررسی دیدگاه لیبرالی در خصوص غایت تجربی سعادت و خیر و رفاه انسانها می‌پردازد. نخست، فراهایی از سخنان اندیشمندان لیبرال راجع به مسائل اخلاقی، انگیزه‌ها و اهداف انسانها از منظر اندیشه لیبرالی اشاره می‌شود و سپس به طور خاص، دیدگاه‌های یک در باب عدالت و نقد وی از عدالت اجتماعی مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

هایک معتقد است که قوانین یک جامعه آزاد باید جدای از هر دیدگاه خاصی در باب اهداف و انگیزه‌های انسانی شکل گیرد و دارای ساختاری باشد که هر فرد بتواند بدون دخالت دیگران، تا آن جا که ناقض آزادی آنان نگردد، اهدافش را دنبال کند و به همین دلیل، به طور کلی، با ایده عدالت اجتماعی (عدالت توزیعی) مخالف است.

کلید واژگان: لیبرالیسم، خیر مشترک، نظام خودجوش، بی‌طرفی اخلاقی، نظام بازار آزاد، عدالت توزیعی، نشت اقتصادی.

۱. مشخصات کتاب‌شناختی ترجمه حاضر به شرح زیر است:

Plant. Raymond, *Modern Political Thought*, Blackwell, Oxford UK and Cambridge U.S.A., Reprinted 1992, pp.74-97.

انسانها در باب غایت تجربی سعادت و محتوای آن دیدگاههای متفاوتی دارند. تا جایی که به مفهوم سعادت مربوط می‌شود، اراده آنان تحت اصلی مشترک و قانونی خارجی که با آزادی تک‌تک افراد سازگار باشد، قرار نمی‌گیرد.<sup>۱</sup>

وحدت جامعه و وفاداری شهروندان به نهادهای عمومی منوط به طرفداری آنان از مفهومی عقلانی از خیر (خوبی) نیست، بلکه به توافقی بستگی دارد مبنی بر اینکه چه چیزی برای انسانهای اخلاقی آزاد و برابر - با داشتن دیدگاههای متفاوت و مخالف در باب خیر - عادلانه می‌باشد.<sup>۲</sup>

در طی دو قرن گذشته نظریه‌پردازان سیاسی لیبرال سعی نموده‌اند در اندیشه سیاسی نظریه‌ای ارائه دهند که اختلافات اساسی و لاینحل را در مورد اینکه خیر انسانها در چیست و ماهیت نهایی آنان چه می‌تواند باشد، به عنوان یک حقیقت و یک اصل بپذیرند. با توجه به این اختلافات، هیچ مبنایی برای اینکه ما را به درک ماهیت واقعی خوب و بد انسان در عالم سیاست سوق دهد وجود ندارد، بلکه آنچه هست ارزشهای شخصی است که نمی‌تواند از مبنای عینی برخوردار باشد. افرادی مانند: افلاطون،<sup>۳</sup> ارسطو،<sup>۴</sup> مارکوس<sup>۵</sup> و فروم<sup>۶</sup> که خلاف این را باور دارند، پذیرفته‌اند که این گونه ارزشها می‌توانند دارای مبنا شوند. این تفکر، آنان را به مفهومی اشتراکی (جامعه‌گرایانه)<sup>۷</sup> در امور سیاسی رهنمون ساخته است؛ به این معنی که قائل شده‌اند: طرح سیاسی بنیادی باید ساختن جامعه‌ای سیاسی باشد که این نوع فضایل اساسی - که سعادت عموم انسانها را تأمین می‌کند - بتواند در آن شکوفا شود، ولی اشکالاتی که قبلاً ذکر گردید، موجب شده است که این ایده به عنوان پروژه‌ای اساسی نظریه‌سیاسی غربی به طور وسیع زوال یابد.

السدیر مکتبتایر این نکته را شفاف بیان نموده است:

1. Kant, *Metaphysik der Sitten*.

2. Rawls, *A Theory of Justice*.

3. Plato.

4. Aristotle.

5. Marcuse.

6. Fromm.

7. Communitarian.

ایده جامعه سیاسی به عنوان یک طرح عمومی با دنیای فردگرایانه لیبرال مدرن بیگانه است... ما از یک چنین شکلی از جامعه سیاسی - به قول ارسطو، آرمانشهر - که مربوط به کل زندگی باشد، نه در مورد این ویژگی یا آن ویژگی بلکه در باب سعادت انسان بذاته، هیچ‌گونه تصویری نداریم.<sup>۱</sup>

مقصود مکینتایر از کلمه «ما» در این عبارت یعنی غربیها؛ زیرا بدیهی است که این ایده در مناطق عمده‌ای از دنیا از بین نرفته است. دولتهای کمونیستی و اصول‌گرایان اسلامی شاید هر دو به دنبال این ایده باشند. شالوده این طرح در یک مورد (کمونیسم) به نظر می‌رسد ضرورت تاریخی و وظیفه ساختن جامعه‌گرایی است که ماهیت انسان برای نخستین بار در تاریخ انسان تمام استعدادهایش را به صورتی غیر بیگانه می‌یابد. بنیان این اندیشه در مورد دوم (اصول‌گرایان اسلامی) بر دیدگاههایی در باب اراده خداوند و غایاتی که برای انسان قرار داده است، استوار می‌باشد. این نوع تفکر سیاسی گاهی با عنوان کمال‌طلبی شناخته می‌شود که به ساختار نهادی لازم برای فعلیت و به کمال رسیدن طبیعت انسان مربوط می‌شود.

### شاخصهای لیبرالیسم سیاسی

ویژگی اندیشه سیاسی لیبرالی، خصوصاً آن قرائتی که ریشه در تفکر کانت دارد، این است که طرح تعقیب ایده جامعه سیاسی به معنای فوق را کنار گذاشته است و حاکی از آن است که تکثرگرایی اخلاقی باید پذیرفته و نظریه‌ای سیاسی در باب آن ارائه شود. بسیاری از آثار مهم نظریه پردازان لیبرال، امروزه بر این نکته - که عبارت است از کنار گذاشتن ایده نظم اخلاقی عینی که اهداف انسان را تعریف می‌کند - تصریح دارند. آنان قائلند که اندیشه لیبرالی در عوض نسبت به مسائل عمده اخلاقی بی‌تفاوت است. به عنوان مثال، رونالد دورکین - که اثرش به تفصیل در ذیل مورد بحث قرار می‌گیرد - ادعا می‌کند:

1. A. MacIntyre, *After Virtue*, 2nd end, Duckworth, London, 1985, p.156.

اندیشه لیبرالی مبتنی بر نظریه خاصی در باب شخصیت نیست. لیبرالها نسبت به اینکه افراد در زمینه مسائل سیاسی معترض باشند یا زندگی خلاف عرف را پیشه کنند، بی تفاوتند.<sup>۱</sup>

جان راولز نیز می‌گوید:

پیشفرضهای عمده نظریه سیاسی لیبرالی نیازمند هیچ نوع نظریه خاصی در باب انگیزه‌های انسان نیست.<sup>۲</sup>

بروس اکرمان نیز در کتاب «عدالت اجتماعی و حکومت لیبرال» می‌گوید:

لیبرالیسم به واقعیت هیچ نظام متافیزیکی یا معرفت‌شناسی واحدی وابسته نیست... برای پذیرش تفکر لیبرالی نیاز به اتخاذ موضع در برابر شماری از مسائل مهمی که ویژگی جنجالی زیادی دارند، نمی‌باشد.<sup>۳</sup>

این نوع عناوین در آثار سایر نویسندگان نیز مشاهده می‌شود. از این رو، ریچارد ولهیم استدلال می‌کند:

از ویژگیهای بخشهای متمدن اروپا - شاید بشود گفت از افتخارات آنها- این است که نظریه‌ای سیاسی ارائه داده‌اند که گویای این است که هویت و دوام جامعه وابسته به حاکمیت عمومی اخلاق واحدی نیست، بلکه بسته به تحمّل متقابل اخلاقیهای گوناگون است.<sup>۴</sup>

جان گری اظهار می‌کند:

شناخت ویژگی ثابت اختلاف عقیده معرفتی و هنجارین... نقطه جدایی تصدیق

1. R. Dworkin, *A Matter of Principle*, Harward University Press, Cambridge, Maass, 1985, p.203.
2. J. Rawls, *A Theory of Justice*, the Clarendon Press, Oxford, 1972, p.30.
3. B. Ackerman. *Social Justice in the Liberal State*, Yale University Press, New Haven, Conn, 1980, p.361.
4. Richard Wollheim, *Crime, Sin and Mr Justice, Devlin*, Encounter, 13, 1959, p.38.

ارزشهای اساسی تمدنی لیبرالی را می‌تواند فراهم سازد.<sup>۱</sup>

«جوزف راز» همین نکات را انعکاس می‌دهد و می‌گوید:

لیبرالیسم متعهد به تکثرگرایی اخلاقی است؛ بدین معنی که روابط، تعهدات و طرحهای بسیار ارزشمند و معتبری در زندگی وجود دارند که با یکدیگر سازگاری ندارند.<sup>۲</sup>

از ظاهر این نقل قولها استفاده می‌شود که پاره‌ای از نظریه‌های سیاسی لیبرالی - بدین سان - ایده‌ی سیاسی‌ای را که مبتنی بر زندگی خوب و حقایق مورد اتفاق در باب طبیعت انسان می‌باشد کنار می‌گذارند. نظام لیبرالی به مقرراتی مربوط می‌شود که بیشترین آزادی را برای هر فرد جهت دنبال کردن خیر مورد نظر خود تا آنجایی که منجر به بی‌عدالتی نشود و آزادی دیگران را نقض نکند، تأمین کند. ویژگی اساسی این نوع از لیبرالیسم به جای اینکه اهداف و غایات آن قوانین باشد، اخلاقیات آن می‌باشد. اساس انسجام این طرح به آن است که این قوانین از طریق استدلالهایی که مفروضات خاصی در باب معرفت‌شناسی، متافیزیک، طبیعت انسان یا زندگی خوب ندارند، قابل توجیه باشد. دورکین می‌گوید:

تصمیمات سیاسی تا حد امکان باید از مفاهیم زندگی خوب یا آنچه به زندگی ارزش می‌بخشد، جدا باشد؛ زیرا شهروندان جامعه نسبت به این مفاهیم اختلاف نظر دارند. اگر دولت یک نظر را بر دیگری ترجیح دهد، رفتاری برابر با شهروندان نخواهد داشت.<sup>۳</sup>

اگر هدف لیبرالیسم همان چیزی است که دورکین می‌گوید، طبعاً مسئله لیبرالیسم خلاصه می‌شود در تعیین قوانینی که دولت بتواند با احترامی برابر با افراد رفتار نماید و در صدد تحمیل نظریه خاصی از خیر بر آنان نباشد. بی‌طرفی در اندیشه لیبرالی ارزش محوری دارد. انسجام طرح لیبرالی به این است که باید نشان دهد مقرراتی که جامعه‌ای

1. J. Gray, *On the Contestability of Social and Political Concepts*, Political Theory, 5, 1977, p.335.

2. J. Raz, *Liberalism, Autonomy and the Politics of Neutral Concern*, Midwest Studies in Philosophy, 7, 1982.

3. Dworkin, *Matter of Principle*, p.191.

لیبرالی را تعریف می‌کند، می‌تواند از موضعی بی‌طرفانه نسبت به دیدگاه‌های متفاوت در باب خیر برخوردار باشد. هر نوع فعالیت مشروع حکومت باید در چارچوب قوانینی باشد که از روشی بی‌طرفانه سرچشمه گرفته است و باید ناظر به سیاست‌هایی باشد که در حد امکان میان دیدگاه‌های گوناگون در باب زندگی خوب لااقتضاست.

بی‌طرفی موجب پدید آمدن دو نگرانی عمده در نظریه لیبرالی شده است: نخستین دغدغه، که در این فصل به بررسی آن می‌پردازیم، یافتن قوانینی است که برای هدایت عمل سیاسی مبتنی بر ایده‌ای در باب خیر نباشد و همچنین مستلزم تحمیل غیر قانونی اخلاق بر کسانی که موافق آن نیستند، نگردد.

مورد دوم به آزادی فردی مربوط می‌شود، و آن عبارت از تلاش در جهت تعیین ماهیت نهادهایی است که بیشترین فرصت را برای افراد جهت دنبال کردن زندگی مورد نظر فراهم سازد بدون اینکه محدودیت و مزاحمتی برای دیگران ایجاد کند. از آنجا که این عنوان بسیار گسترده است، بررسی آن به فصل دیگری موکول می‌شود. اما شاید در این مقطع بتوان به نکته‌ای اشاره کرد و آن این است که: همان‌گونه که بعداً تعریف خواهیم کرد، مفهوم آزادی که مورد توجه نظریه‌پردازان لیبرال است مفهومی منفی (سلبی) است و دقیقاً جدای از هر دیدگاه خاصی در باب ارزشها و غایات مثبت - که آزادی می‌تواند آن را فراهم سازد - لحاظ می‌گردد. تعریف آزادی به معنای دنبال کردن اهداف خاص - به این معنی که افراد در صورتی واقعاً آزادند که بتوانند ارزشهای الف، ب و ج را دنبال کنند - مفهومی مثبت می‌باشد. چرا که نظریه‌ای در باب خیر و سعادت انسان را پیشفرض قرار می‌دهد، لذا با تصورات بنیادی نظریه لیبرالی سازگاری ندارد. اگر به نکته نخستین که در باب قوانین ذکر شد برگردیم، خواهیم دید که چگونه اندیشه لیبرالی - که به بی‌طرفی پایبند است - باید به طور طبیعی توجهش را از اهداف مربوط به کمال انسان - فقط به این دلیل که این اهداف با چالش روبه‌رو هستند - به تعیین قوانینی که به افراد اجازه می‌دهد خیر مورد نظرشان را در صورت عدم نقض حقوق دیگران دنبال کنند، معطوف دارد. این نوع مسائل در سالهای اخیر در صدر مباحث نظریه لیبرالی قرار داشته و محور کار افرادی مانند: هایک، راولز، دورکین، اگرمان و نوزیک بوده است.

## تبیین چارچوب لیبرالیسم

قبل از ادامه بحث از ماهیت قوانین و امکان توجیه آنها، توجه به تمایزی که به خوبی شناخته نشده است، ولی با وجود این، موضوع محوری نظریه سیاسی لیبرالی می باشد، از اهمیت برخوردار است. در پرتو آنچه قبلاً گفته شد، ممکن است تصور شود که نظریه سیاسی لیبرالی - تنها - پاسخی به تکثرگرایی اخلاقی یا شک‌گرایی اخلاقی است. با این همه، نقل قولهایی که به صورت گزیده از راولز، دورکین و اکرمان ذکر شد، شاید متضمن همین امر باشد، ولی اگر چنین باشد، قهراً نظریه سیاسی لیبرالی در معضل جدی گرفتار خواهد آمد؛ معضلی که در پایان مقاله «آیزابریلین»<sup>۱</sup> با عنوان «دو مفهوم از آزادی» - که از نوشته‌های مهم پس از منازعات فکری لیبرالیسم به شمار می آید - از آن یاد شده است. وی می نویسد:

یکی از نویسندگان برجسته معاصر می گوید: درک اعتبار نسبی اعتقادات انسان و حمایت قاطعانه از آن، همان چیزی است که انسان متمدن را از انسان غیر متمدن متمایز می کند. تقاضایی بیش از این، شاید نیاز متافیزیکی عمیق و اجتناب‌ناپذیری باشد، ولی تعیین ارزش رفتار انسان، نشان از نوعی بسیار خطرناک و به همان میزان عمیق از ناپختگی سیاسی دارد.<sup>۲</sup>

اگر اندیشه لیبرالی فقط به عنوان پاسخی به کثرت‌گرایی و شک‌گرایی اخلاقی به شمار آید، بر اساس چه مبانی ای باید از اعتقادات راسخ خودمان دفاع کنیم و نظام لیبرالی بر چه بنیان اخلاقی می تواند نهاده شود؟ چرا که پایه اخلاقی خود نظام لیبرالی از اعتبار نسبی برخوردار خواهد بود. به سخن دیگر، اگر ارتباط اندیشه لیبرالی با بی طرفی یا برابری یا - آن گونه که بعداً روشن خواهد شد - با حقوق، تنها به عنوان بازتابی در برابر شک‌گرایی، تکثرگرایی اخلاقی یا - به طور دقیق‌تر - نفی‌گرایی اخلاقی باشد، طبعاً ارکان خود نظام لیبرالی بسیار متزلزل خواهد شد. اندیشه لیبرالی، نظریه‌ای

1. Isaiah Berlin.

2. I. Berlin, *Four Essays on Liberty*, The Clarendon Press, Oxford, 1969, p.172.

ریشه‌دار که دارای استدلال‌های قوی باشد به شمار نخواهد آمد، بلکه بازتابی سیاسی به یک خلأ اخلاقی خواهد بود؛ زیرا این استدلال‌ها نیز طبق نظر آنان مانند سایر دیدگاه‌های اخلاقی متزلزل می‌باشد.

اینکه لیبرالیسم خود را به عنوان تنها واکنش در برابر تکثرگرایی و نفی‌گرایی اخلاقی رادیکال در دنیای جدید قلمداد می‌کند، حاکی از خوش‌بینی این رهیافت از لیبرالیسم خواهد بود، در حالی که واکنش‌های سخت و ضد لیبرالی دیگری - مانند آنچه در آثار «نیچه»<sup>۱</sup> به طور شفاف مشاهده می‌شود - وجود دارد.

با تحقق نفی‌گرایی اخلاقی، اخلاق باید به وسیله اراده پدید آید و در واقع، تنها اراده‌ای قوی قادر خواهد بود چنین نوسنجی‌ای را برای ارزش‌ها پدید آورد.

مطمئناً برخی از نظریه‌پردازان لیبرال - از جمله «بروس اکرمان» که از معروف‌ترین آنان در سال‌های اخیر می‌باشد - این قرائت از لیبرالیسم را تا حدودی معتبر دانسته‌اند. وی در کتابش با عنوان «عدالت اجتماعی و حکومت لیبرال»<sup>۲</sup> می‌گوید که یکی از - به گفته وی - چهار رکن اساسی لیبرالیسم، تشکیک در حقیقت معانی متعالیه است. او در ضمن پاراگرافی با عنوان «شک‌گرایی لیبرالی»<sup>۳</sup> می‌گوید:

آیا هر چیزی را در مورد خوبی می‌توان شناخت؟ همه ما انسانها - مطمئناً - باورهایی داریم، اما آیا ادعای شناخت انسان از این موضوع، گزافه‌گویی محض نیست؟ بلکه بدتر، آیا تحمیل باورهای به ظاهر درست بر دیگران کاملاً احمقانه نمی‌باشد؟ واقعیت این است که هیچ معنای اخلاقی‌ای که در دل این جهان نهاده شده باشد وجود ندارد. تمام آنچه وجود دارد من و شما هستیم، در جهانی که هیچ چیز آفریده نشده است به تلاش می‌پردازیم.<sup>۴</sup>

ولی همان‌گونه که خود اکرمان می‌داند، واکنش در برابر این وضعیت، منحصر

1. Nietzsche.
2. *Social Justice and the Liberal State*.
3. Liberal skepticism.
4. Ackerman, *Social Justice*, p.368.



به لیبرالیسم نیست و بیشتر نظریه پردازان لیبرال در صدد حلّ یک تناقض<sup>۱</sup> بوده‌اند، و آن اینکه چگونه است اندیشه لیبرالی دیدگاه خاصی را در باب خیر یا شخصیت انسان پیشفرض قرار نمی‌دهد، ولی هم‌زمان مدعی است که لیبرالیسم از یک بنیان اخلاقی مطمئنی برخوردار است، اما بنیانی که به رغم نظام اولیه اختلاف نظر اخلاقی و شک‌گرایی اخلاقی، می‌تواند رضایت اخلاقی را به همراه داشته باشد.

بنابراین، بنیان نهادن قوانین جامعه‌ای لیبرالی به شیوه‌ای مستقل از ایده‌ای کلی در باب اهداف انسانی، محور انسجام عقلانی طرح لیبرالی است که فلسفه سیاسی الزام‌آوری را برای جامعه‌ای که از نظر اخلاقی کثرت‌گراست پدید آورد. جامعه‌ای که تمامی شهروندان جدای از دیدگاه‌های خاصی که در باب اهداف انسانی دارند، می‌توانند آن را مشروع بدانند و به آن احساس وفاداری داشته باشند.

در نتیجه، سؤال این است که این نوع قوانین کلی چیست‌اند، و چگونه شکل می‌گیرند و بحرانهای ناشی از بازتاب نظریه لیبرالی را چگونه کنترل می‌کنند؟

اولین نکته قابل توجه این است که عملاً میان نظریه پردازان لیبرال در باب ماهیت این قوانین در چنین جامعه‌ای اختلاف نظر عمده‌ای وجود دارد. هایدک اصرار می‌ورزد که قوانین واقعاً عمومی و بی‌طرفانه، نمی‌تواند هیچ تأثیری بر مسائل توزیع داشته باشد. به دیگر سخن، این قوانین تأثیری بر مسائل مربوط به عدالت اجتماعی، توزیع کالا و خدمات اجتماعی ندارد. یک جامعه شایسته لیبرال، که قوانین آن مستقل از دیدگاه‌های اهداف انسانی است، نمی‌تواند به مسائل عدالت اجتماعی پردازد در حالی که برای راولز و دورکین همچنین مهم است این که عمل دولت برای تحقق عدالت اجتماعی محور اندیشه لیبرالی باشد و اینکه این حرکت بدون نقض ماهیت غیر هدفمند قوانین جامعه لیبرال قابل پی‌گیری باشد. اکنون به ارزیابی تفصیلی دیدگاه دسته‌ای از نظریه پردازان سیاسی لیبرال برای مشخص ساختن پاسخهای آنان به این گونه مسائل می‌پردازیم.

1. Paradox.

## هایک؛ عدالت در جامعه‌ای آزاد

اساس نظریه هایک در باب عدالت و قانون این است که قوانین یک جامعه آزاد باید فارغ از هر دیدگاه خاصی در باب اهداف و اغراض انسانی شکل گیرد. او تفاوت دقیقی میان جامعه و سازمان ترسیم می‌کند و می‌گوید: تشکیل یک سازمان برای تأمین اهداف خاصی است و تنظیم مقررات آن، برای رسیدن اعضا به اهداف مشترکی است که سازمان برای آن پدید می‌آید.

هایک معتقد است به موازات توسعه جامعه بشری، گستره اهداف انسانی تنوع بیشتری یافته است. با فروپاشی جوامع کوچک محلی و قبیله‌ای، هدف کلی یا اهداف طولی، به هر معنایی، از جامعه بشری رخت بریسته است و بدین‌گونه ماهیتی کاملاً متفاوت با یک ساختار هدفمند سازمانی پیدا کرده است. هایک، جامعه قبیله‌ای یا یک سازمان مدرن که اهداف مشترک را پیشفرض قرار می‌دهد «حکومت غایت‌گرایانه»<sup>۱</sup> می‌خواند. (غایت‌گرایانه ریشه یونانی دارد و از «Teleos» گرفته شده که به معنای غایت، هدف یا مقصود است.) اما در یک نظام خودجوش نیاز به قوانین عملی بنیادی است تا ساختاری فراهم سازد که افراد اهداف خاص خویش را در آن ساختار دنبال کنند. یک نظام خودجوش پس از تدوین قوانین اجرایی باید وابستگی‌اش را به تدریج از اهداف عینی قطع کند. وی چنین قوانین عاری از هدف را «حکومت قانون»<sup>۲</sup> می‌نامد. خیر مشترک یک نظام آزاد و خودجوش در اهداف مشترک اعضای آن نظام نهفته نیست؛ زیرا این نظام خودجوش برآیند نوگرایی یا تمدنی است که هیچ نوع اهداف کلی مشترکی در آن وجود ندارد، بلکه اصولاً خیر عمومی در یک جامعه آزاد در سهولت بخشیدن تعقیب اهداف نامشخص فردی است. این خیر عمومی در حکومت قانون، تحقق می‌یابد.

هایک در بیان این نظریه از هیوم<sup>۳</sup> و کانت<sup>۴</sup> الهام می‌گیرد. هیوم این موضوع مورد تصدیق هایک را در بحث منفعت قانون مورد استدلال قرار می‌دهد و می‌گوید:

1. Teleocracy.

2. Nomocracy.

3. Hume.

4. Kant.

منفعت قانون که از کل ساختار یا نظام سرچشمه می‌گیرد تنها از قانونی کلی پدید می‌آید که هیچ نوع پیامد خاصی مورد ملاحظه قرار نگرفته باشد، هر چند که ممکن است از تعیین این قوانین در هر مورد خاصی که ارائه می‌شود، پیامدهایی به وجود آید.<sup>۱</sup>

کانت همچنین استدلال می‌کند که «حکومت قانون که امری مطلق و مبتنی بر بی‌طرفی است، بر حسب هدف خاصی - مانند رفاه - قابل طرح نیست».<sup>۲</sup> مقررات عملی یا قوانین که در مسیر رفاه قرار می‌گیرند، به معنای آن است که دستیابی به طیف گسترده‌ای از اهداف فردی را که برای قانونگذار نامعلوم است آسان می‌کند. با توجه به این دیدگاه، پیامدهای خاص قوانین نمی‌تواند معیار ارزیابی آنها باشد، بلکه آن معیارها باید مطلق و اجرایی و به قول هایک باید بر پایه عمومیت و سازگاری باشد.

## هایک؛ عدالت و لیبرالیسم

بنابراین، عدالت با توازن منافع در یک بستر خاص و به طور کلی با نتایج، سروکار ندارد، بلکه نقش عدالت مربوط به قوانینی است که بیشترین آزادی را برای افراد جهت پی‌گیری اهداف مورد نظر تأمین می‌کند. آن قوانین، منافع افراد را تضمین نمی‌کند، بلکه ساختاری ارائه می‌دهد که هر فرد بدون دخالت دیگران بتواند اهدافش را دنبال کند. عدالت تا حد امکان فضایی را ایجاد می‌کند که هر فرد بتواند در مسیر دلخواه حرکت کند، جز در مواردی که آزادی دیگران را نقض نماید. عدالت آن اندازه‌ای که در تعیین چارچوبی که افراد آزادانه از فرصتهای به دست آمده استفاده کنند نقش دارد، در توزیع کالا و منابع دخالت نمی‌کند. از این سخنان می‌باید روشن شده باشد که چرا هایک به طور کلی مخالف ایده

1. D. Hume, *An Inquiry Concerning the Principles of Morals*, quoted in F.A. Von Hayek, *Law, Legislation and Liberty*, Vol.1, Routledge, London, 1973, p.113.

2. I. Kant, *The Metaphysical Elements of Justice*, ed. and trans. J. Ladd, Bobbs Merrill, Indianapolis, 1965, passim.

عدالت اجتماعی است. عدالت اجتماعی نوعاً با رهایی افراد از زیر فشار و دخالت دیگران به طوری که بتوانند آزادانه اهداف خویش را دنبال کنند کاری ندارد، بلکه سروکارش با پیامدهای خاص اقدامات انسان است. نظریه‌های عدالت اجتماعی غالباً الگوی خاصی در باب توزیع کالا و خدمات اجتماعی به افراد ارائه می‌کند. خواه این الگو بر اساس نیازها یا شایستگی باشد یا هر معیار دیگری. اصول الگویی توزیع یا به تعبیر «نوزیک»<sup>۱</sup> عدالت اجتماعی به جای ارتباط به روشهای دستیابی هر فرد به پیامدها یا کالاهای مورد دلخواه، به نتایج مربوط می‌شود. عدالت اجتماعی امری غایت‌گرایانه است، به این معنی که قوانین توزیع به فراهم ساختن یک هدف اجتماعی کلی ارتباط دارد، که عبارت است از توزیع کالاها و خدمات عمومی بر اساس الگوی مورد توافق.

با توجه به دیدگاه هایک در باب نقش مشخص عدالت در جامعه، وی می‌گوید «بی‌عدالتی» به اعمال خاص عمدی افراد اسناد داده می‌شود. «بی‌عدالتی» هنگامی روی می‌دهد که فرد در قلمرو آزادی شخص دیگری - که از نظر مقررات عادلانه و عمومی تضمین شده است - دخالت کند. از آنجا که «بی‌عدالتی» یک واژه دقیقی است که تنها در مورد اعمال فردی ناشی از زور به کار می‌رود، نتیجه‌اش این است که جوامع دارای این‌گونه مقررات - به طور دقیق - قابل اتصاف به عدالت یا بی‌عدالتی نیستند؛ زیرا فاقد قصد و عمد لازم‌اند. هنگامی که یک جامعه به عنوان جامعه‌ای خودجوش و غیر هدفمند به شمار می‌آید، پیامدهایی که از این رهگذر عاید هر فرد می‌شود مورد نظر یا پیش‌بینی شده نیست. به طور کلی، پیامدهای اجتماعی برنامه‌ریزی شده نیست، بلکه این پیامدها نتیجه غیر عمدانه فعالیت افراد است که از روی عمد اهداف خویش را در مسیر دلخواه دنبال می‌کنند. از این رو، هایک برای مثال دیدگاه کسانی که پیامدهای بازار آزاد را مورد نقد قرار می‌دهند، نمی‌پذیرد. آنان می‌گویند: «فردی که به خاطر جریانات بازار محرومیت را تجربه می‌کند از کسانی که به شمار می‌آید که متحمل بی‌عدالتی شده‌اند». هایک می‌گوید: فقر به معنای بی‌عدالتی نیست؛ زیرا در اقتصاد

1. Nozick.

بازار آزاد که از حمایت «حکومت قانون»<sup>۱</sup> برخوردار است، میلیونها انسان از طریق مبادلات در پی اهداف مورد نظر خویش هستند. بی تردید در این رهگذر پیامد و نتایج خاصی تحت عنوان درآمد، ثروت، کالا و خدمات نمایان می شود. اما این عمل، توزیع درآمد و ثروت نیست؛ چون نتیجه غیر عمدی این نوع جریانات مبادلات است، بی عدالتی اجتماعی مفهوماً دربردارنده «توزیع ناعادلانه» درآمد است. خود همین ایده توزیع ناعادلانه، توزیع کننده ای را پیشفرض قرار می دهد که به عمد یک چنین عملی را انجام می دهد، ولی این ایده در مبادلات بازار کاربرد ندارد. از این رو، سخن از مقوله توزیع درآمد و ثروت، کالا و خدمات در اقتصاد بازار نادرست است؛ زیرا نظام توزیع، توزیع کننده ای را پیشفرض می کند، در حالی که در بازار آزاد چنین عامل توزیعی وجود ندارد.

نظر هایک در باب نقش ایده وجود یک توزیع کننده را در بستر عدالت اجتماعی می توان به شیوه دیگری بیان کرد. برای مثال، معلول مادرزادی را در نظر بگیرید که از ناحیه مهره کمر رنج می برد. اگر صرف نظر کنیم از اینکه چه کسی سبب این نقصان شده است، خواهیم دید این نوع افراد از جهت ژنتیکی گرفتار بدشانسی شده اند، نه از بی عدالتی؛ زیرا بی عدالتی، توزیع کننده را پیشفرض قرار می دهد. همین طور کسانی که بر اثر بلایای طبیعی - مانند زلزله - متحمل رنج می شوند به خاطر بی عدالتی نیست، بلکه از جمله افرادی به شمار می آیند که گرفتار بدشانسی شده اند. بی عدالتی، برآیند عمل عمدی یک فرد یا یک گروه متشکل از افراد سازمان یافته - مانند دولت - است. اما این معنی در توصیف پیامدهای غیر عمدی یک روند خودجوش صادق نیست. از این رو، منتقدان سوسیالیست یا سوسیال دموکرات فرآیندهای بازار در اشتباه اند که می گویند: بازارهای آزاد بی عدالتی را برای تهی دستان به ارمغان می آورند. چرا که فقرا ممکن است از بدبختی رنج برند، اما نسبت به آنان بی عدالتی نشده است، مگر اینکه به عمد از حق خود محروم شده باشند، ولی این امر از موضوع بحث خارج است. بحث در جایی است که محرومیت، برگرفته از عملیات بازار آزاد باشد.

1. Rule of Law.

هایک می‌گوید: البته باید اعتراف کرد که اگر روش توزیع در مکانیسم بازار نتیجه‌اش اختصاص عمدی منافع و مسئولیتها به افراد خاص شود، باید در بسیاری از موارد بی‌عدالتی به شمار آید؛ اما روش بازار این چنین نیست. سهمهایی که در روند مبادلات بازار عاید هر فرد می‌شود، نه عمدی و نه پیش‌بینی شده است. بدیهی است که توقع عدالت از چنین روندی بی‌معنی است. گرچه انتخاب برخی افراد در چنین جامعه‌ای به عنوان افراد دارای سهم ویژه، عین بی‌عدالتی است.<sup>۱</sup>

### معیارهای عدالت توزیعی

هایک همچنین مسائل دیگری را می‌یابد که با ایده عدالت اجتماعی یا توزیعی همراه و به فرآیند توافقات اخلاقی در یک جامعه تکثرگرایانه مربوط اند؛ مسائلی که به امکان دستیابی به توافق بر سر اصول متناسب با عدالت اجتماعی مربوط می‌شود. ابتدا باید دو اصل نسبتاً کلی را مورد بررسی قرار دهیم و آن دو عبارتند از: شایستگی و نیاز. بر اساس این دو مؤلفه، می‌توان گفت عادلانه‌ترین توزیع اجتماعی ثروتهای عمومی باید بر اساس شایستگی یا لیاقت و یا بدیل آن، نیاز، صورت گیرد. بدیهی است که هر کدام از این دو اصل پذیرفته شود، به توزیعهای بسیار متفاوتی می‌انجامد. لذا جای سؤال است که کدام یک را باید به عنوان ویژگیهای تعریف‌کننده توزیع عادلانه پذیرفت؟ واقعیت امر - همان‌سان که طرفداران هایک استدلال می‌کنند - این است که «شایستگی» از یک سو، و «نیاز» از سوی دیگر، بخشهایی از نگرشهای اخلاقی متفاوتی هستند. لذا، برای مثال، آنچه تصور می‌رود افراد شایستگی‌اش را دارند در نهایت بسته به ارزشهای اخلاقی متفاوت است، در حقیقت مبتنی بر دیدگاههای مختلف در باب فرد و ماهیت انسان است. همین سخن در مورد «نیاز» نیز صادق است.

همان‌گونه که جان گری در تقریر متین و محکمی از نظریه هایک استدلال می‌کند:

1. F.A. Von. Hayek, *Law, Legislation and Liberty*, Vol.2, Routledge, London, 1976, p.65.

نگاه اولیه هایدک این است که همه نیازها یا شایستگیها با یکدیگر همخوانی ندارند. مسئولان امر که متصدی توزیع امکانات بهداشتی بر اساس نیاز هستند، ناگزیرند عمل توزیع را به صورت پیش‌بینی نشده و دلخواهانه اجرا نمایند؛ چرا که معیار جامعی میان نیازهای ناهمگون بیماران وجود ندارد. ایده‌ای که امر توزیع را بر اساس این نوع مفاهیم ذهنی و ذاتاً مورد نزاع، عملی می‌داند غیر واقعی بودن چنین اندیشه معاصری را منعکس می‌کند. تلاش در جهت تحمیل هر اصل دیگری بر مبادلات بازار آزاد، موجب تحمیل سلسله مراتبی از اهداف و انگیزه‌هایی بر آنان می‌شود که هیچ گونه توافقی در جامعه بر آنها صورت نگرفته و دلیلی بر تصور وجود آن نیز نیست.

از این رو، انتخاب «شایستگی» از یک سو و «نیاز» از سوی دیگر، انتخابی اخلاقی است. با وجود این انتخاب، دشواریها هنوز وجود خواهد داشت؛ زیرا اگر شایستگیها را ترجیح دهیم، دلیلی بر اینکه چه نوع شایستگی و لیاقتی باید باشد وجود ندارد. «نیاز» نیز همین‌گونه است. این اصطلاحات تنها در حوزه تحلیل خاصی از طبیعت و اهداف انسان معنی پیدا می‌کند. طبعاً، مقررات توزیع منابع بر اساس این اصول امری هدفمندانه خواهد بود، در حالی که هیچ گونه توافقی بر چنین اهدافی صورت نگرفته است.

### پیامدهای نامطلوب عدالت توزیعی از نظر هایدک

به نظر هایدک هر تلاشی که در جهت اجرای عدالت توزیعی در جامعه صورت گیرد، ناگزیر در جامعه آزاد دو پیامد نامطلوب خواهد داشت: اولاً، معنای تعیین‌الگوی خاصی از عدالت، این است که بخشی از ارزشهای مربوط به انگیزه‌های انسان در جامعه نسبت به برخی دیگر برتری دارند. این امر با جامعه آزاد و لیبرالی - که تنوع اهداف در آن به رسمیت شناخته می‌شود - ناسازگار است.

ثانیاً، از آنجا که تنوع اخلاقی و اجتماعی سبب عدم شفافیت و دقت نسبت به این ارزشهاست، توزیع کالا و درآمد بر طبق هر یک از معیارها اقدامی نسنجیده خواهد بود. همچنین موجب اعطای قدرت زیاد به مسئولان امر خواهد شد که آنان ضرورتاً

1. J. Gray, *Hayek on Liberty*, Blackwell, 1984, p.73.

این قدرت را - به دلیل ابهام در دیدگاههای افراد - به شیوه‌ای دلخواهانه به کار خواهند برد. مسئله نیازهای بهداشتی از همین قبیل است. می‌توانیم برای بیمه خدمات درمانی دولتی، استدلالی را بر پایه استدلالی برای عدالت اجتماعی بر اساس نیاز تصویر کنیم؛ به این معنی که این نیازها برای اینکه برآورده شوند، حقوقی نسبت به منابع عمومی ایجاد می‌کنند. در نتیجه، اگر آن نیازها برآورده نشوند، قهرآبی عدالتی در حق بیماران رواداشته می‌شود.

اما در نگاه هایک، چنین نیازهایی با هیچ معیاری قابل تعیین نیست. از این رو، هیچ روش عقلانی برای ارتباط نیازهای یک شخص با نیازهای شخص دیگر نداریم. از آنجا که نیازهای بهداشتی افراد قابل مقایسه با یکدیگر نیستند، راهی برای سنجش اهمیت دسته‌ای از آنها در مقابل دسته‌ای دیگر وجود ندارد و قهرآبی این معیار تنها در صورت کمیابی منابع، ضرورت دارد: مسئولان اجرایی که بر اساس نیاز عهده‌دار توزیع امکانات بهداشتی هستند، به خاطر نبود معیاری قابل قبول نسبت به نیازهای متفاوت افراد، ناگزیرند به صورت پیش‌بینی نشده و دلخواهانه عمل کنند.<sup>۱</sup>

نظیر این امر در باب سایر نیازها - در زمینه‌هایی مانند: تحصیل، رفاه و مسکن - نیز قابل طرح است. همین نکات را نیز می‌توان در باب توزیع بر اساس شایستگی مطرح ساخت. طبعاً، این روند تأثیر ناخوشایندی بر جامعه دارد؛ چرا که انتظارات شهروندان را برآورده نمی‌کند و اختیارات قابل ملاحظه‌ای نیز به مسئولان امر می‌بخشد. این اقتدار مقطعی نخواهد بود، بلکه به هر تلاشی که در جهت تأمین عدالت اجتماعی صورت گیرد سرایت می‌کند.

این استدلال در صورت پذیرش ایده عدالت اجتماعی می‌تواند به نظریه‌ای در باب خودسری دولت، تعمیم یابد. به نظر می‌رسد دولت در چنین شرایطی مسئول تأمین عدالت در جامعه برای افراد و گروهها و همچنین تأمین پادشاهی عادلانه برای افراد از طریق - مثلاً - سیاستهای درآمدزا خواهد بود، ولی با توجه به استدلال قبلی مبنی بر اینکه هیچ معیار عینی یا شخصی برای داوری در باب عدالت اجتماعی وجود

1. J. Gray, *Hayek On Liberty*, Blackwell, Oxford, 1984, p.73.



ندارد، نتیجه استدلال یاد شده بر اساس تحلیل هایک این است که گروههای فشار و ذی‌نفع خواسته‌های خود را در قالب عدالت اجتماعی جامه عمل می‌پوشانند. در این صورت، نقش عدالت اجتماعی چیزی خواهد بود که هیوم<sup>۱</sup> آن را منافع شخصی می‌نامد. گروههای ذی‌نفع با تمسک به اصل «شایستگی» یا «نیاز» به عنوان اصول مسلم سیاسی برای رسیدن به مقاصد خود به رقابت خواهند پرداخت. با نبود معیار مورد توافق، دولت -مانند مثالی که قبلاً بیان شد- به شیوه‌های دلخواهانه روی خواهد آورد و تسلیم فشارهای گروههای ذی‌نفع خواهد شد.

این ایده گاهی با نظریه‌هایی در باب رشد ناکارآمدی دولت در جوامعی که به دنبال عدالت اجتماعی‌اند، ارتباط پیدا می‌کند. در واقع، این استدلال آشکار می‌سازد که فشارهای گروههای ذی‌نفع متضمن چه امری است. اگر ایده فشارهای گروههای منفعت‌جو را در مورد دولت اتخاذ کنیم، قهرأ هر گروه یا گروههای ائتلافی که بیش از پنجاه درصد جمعیت را داشته باشند، انگیزه اعمال فشار بر دولت برای محروم ساختن دیگران خواهند داشت. اما حتی این وضعیت فوق‌تحمیل ادامه نخواهد یافت؛ زیرا افرادی که در اقلیت قرار دارند به همان میزان انگیزه تشکیل ائتلافات جدید برای کسب اکثریت خواهند داشت. از این رو، تا هر زمان دولت نقش برقراری عدالت اجتماعی را بر عهده داشته باشد، چنین نزاعهایی میان گروههای ذی‌نفع پایان نخواهد یافت. مسائل سیاسی به قول مکینتایر موضوع جنگی قرار می‌گیرد که با ابزارهای دیگری ادامه می‌یابد.

به علاوه، عمل دولت، مورد نفرت کسانی واقع می‌شود که احساس می‌کنند شایستگی آنان مورد توجه قرار نگرفته است. طبعاً، سعی در نابودی نظام عدالت اجتماعی حاکم خواهند داشت.

هایک می‌گوید: جامعه، صرفاً خدای (معبود) جدیدی می‌شود که اگر انتظاراتی را که ایجاد کرده است برآورده نکند، برای جبران به او شکایت می‌بریم و معترض می‌شویم.<sup>۲</sup>

1. Hume.

2. Hayek, *Law, Legislation and Liberty*, Vol.2, p.69.

شاید روشن‌ترین شاهد مدعای هایدک، اجرای سیاست درآمدی اقتصاد بریتانیا در اواسط دهه ۱۹۶۰ باشد. چنین سیاستهایی در تمام آن موارد حتی با پشتوانه اقدامات تنبیهی قابل دوام نبوده است. گروههای کارگری سعی بر مختل کردن نظام داشتند، چون معتقد بودند آنچه دریافت می‌دارند پاداش عادلانه آنها نیست. بر اساس این دیدگاه، در عرصه سیاسی روشی برای سنجش حقوق عادلانه یک پرستار در مقایسه با یک معلم یا نانوا وجود ندارد و توجه ویژه به دیدگاههای یک گروه سبب پیدایش انواع نارضایتیها می‌گردد.

به نظر هایدک، تعیین درآمد و جایگاه افراد از سوی نظام سیاسی، به استبداد دولتی و هرج و مرج می‌انجامد. از این رو، بهتر است این نوع تصمیمات به سازوکار بازار واگذار شود. چون درآمد و موقعیت اجتماعی افراد در این نظام پیش‌بینی شده نیست، قهراً نه عدالت صدق می‌کند و نه بی‌عدالتی. بنابراین نقش دولت و نظام سیاسی در برقراری عدالت در نظام بازار فقط منحصر به جلوگیری از زورگویی فردی است و نه تضمین درآمد عادلانه برای افراد و گروهها.

هایک می‌گوید: ایده‌های نوینی که در باب عدالت اجتماعی مطرح است تهدیدی برای تغییر نظام بازار به یک نظام تمامیت‌خواه به شمار می‌آید. جامعه لیبرالی که در آن وضعیتی بی‌طرفانه نسبت به دیدگاههای رقیب در باب خیر وجود دارد، دارای دو ویژگی اساسی است: از یک سو، دارای قوانینی است که تأمین‌کننده حداکثر آزادی فردی است. از سوی دیگر، بازار آزاد محدود به اصول توزیعی عدالت اجتماعی نیست. به نظر هایدک این دو ویژگی برآیند به رسمیت شناختن تنوع و ناهمگونی دیدگاههای موجود در باب خیر (خوبی) و دسته‌ای از اهداف انسانی در یک جامعه مدرن است. وی معتقد است آرمان جامعه سیاسی که به دنبال رشد فضایل انسانی است باید رها شود. در عوض، ایده تشکیل جامعه‌ای بزرگ از افراد آزاد که به دنبال تحقق بخشیدن به اهداف خویش هستند، ارائه شود. ایده عدالت اجتماعی ریشه در اندیشه سوسیالیستی دارد؛ زیرا هدف سوسیالیسم، اجرای توزیع عادلانه درآمد و ثروت است. این اندیشه در میان سوسیالیستهای سنتی به دو گونه تفسیر شده است:

گروهی معتقدند که مالکیت عمومی و اجتماعی ابزار تولید اهمیت دارد، نه چیزی دیگر. هایک می‌گوید: دلیل این ادعا آن است که تنها چنین مالکیتی می‌تواند توزیع عادلانه کالاهای تولیدی را تضمین کند.

گروهی دیگر بر این باورند که مالکیت اهمیت چندانی ندارد، بلکه توزیع عادلانه‌تر می‌تواند از طریق گرفتن مالیات و ارائه خدمات دولتی - مانند: ایجاد رفاه برای شهروندان - صورت گیرد. اما باید توجه داشت که انگیزه این اقدام در هر دو مورد، برقراری عدالت اجتماعی است.

از نگاه هایک، این ایده، میان نقش دولت و مسائل سیاسی مورد نظر لیبرالیسم کلاسیک از یک سو، و نظریه‌های جدید سوسیالیسم از سوی دیگر، تفاوت بنیادین قائل است؛ چرا که لیبرالیسم کلاسیک توجه به اصول رفتار عادلانه فردی دارد، در حالی که نظریه‌های جدید در باب سوسیالیسم به دنبال برآورده ساختن مطالبات عدالت اجتماعی است. به دیگر سخن، لیبرالیسم کلاسیک ناظر به رفتارهای عادلانه افراد است، ولی سوسیالیسم بیش از پیش، وظیفه اجرای عدالت را به دوش مسئولان امر که حاکم بر امور افراد هستند، می‌نهد.<sup>۱</sup>

اندیشه سوسیالیسم که بر پایه عدالت اجتماعی است، در پی بازگرداندن ایده جامعه سیاسی بنیادی است؛ اما باید توجه داشت که این ایده، با آزادی و تنوع جامعه لیبرالی قابل مقایسه نیست.

## دلایل هایک بر ترجیح نظام بازار

راه حل هایک این است که اندیشه عدالت اجتماعی، دخالت فزاینده در زندگی افراد و اداری کردن آن را باید رها کرد و مسئله پاداشها، توزیع درآمد، ثروت و جایگاه فردی را به نظام بازار سپرد. وی معتقد است که بازار به عنوان یک نیروی غیر شخصی که درآمدهایش پیش‌بینی شده نیست، عمل می‌کند و به قول فِرْدْ هیرش<sup>۲</sup> درآمدهای بازار

1. Hayek, *Law, Legislation and Liberty*, Vol.2, p.69.

2. Fred Hirsch.

علی الاصول بی اصل اند.<sup>۱</sup> بازار - بدین شیوه - موجب نارضایتی افراد نمی شود، در حالی که اعمال عمدی دولت می تواند رنجش افراد را فراهم سازد.

برخی نارضایتیها در باب پیامد بازار که به عنوان وجود بی عدالتی ابراز می شود، مؤید این نیست که کسی مرتکب بی عدالتی شده است؛ زیرا پاسخی برای این پرسش که چه کسی مرتکب بی عدالتی شده است، وجود ندارد. فرد یا گروه مشخصی مشارالیه چنین اعتراضی نیست. هیچ نوع مقرراتی نمی توان در باب رفتار عادلانه فردی تصور کرد که هم تضمین کننده نظامی کارآمد باشد و هم مانع چنین پیامدهای نامطلوبی شود.<sup>۲</sup>

در نتیجه، نظریه هایک در باب نقش بازار در برابر نظام دولتی و سیاسی سازی زندگی اقتصادی که برآیند دنبال کردن رؤیای عدالت اجتماعی است، ادعای محکمی است. این ادعا بر پایه عدم امکان عدالت اجتماعی در بستر تکثرگرایی اخلاقی مبتنی است. دلیل دیگر در مورد برتری مکانیسم بازار در برابر توزیع دولتی آن است که هر نظام عدالت اجتماعی که منابع را بر اساس شایستگی یا لیاقت توزیع کند، بالمآل ارتباط میان پاداش و خدمات عرضه شده را - که لازمه راندمان اقتصادی است - قطع می کند. اگر در هنگام پاداش دادن به مردم، به جای ارزش خدمات آنان شایستگی یا نیازهای آنها در نظر گرفته شود، هیچ گونه بازدهی اقتصادی وجود نخواهد داشت؛ مثلاً، A و B هر دو یک نوع خدمت به ارباب رجوع ارائه می کنند، لیکن A کارش را بسیار خوب انجام می دهد و B بسیار بد. حال فرض کنید شایستگی یا نیازهای B بیش از A است. اگر بر اساس نظام عدالت اجتماعی B بیش از A پاداش دریافت کند، طبعاً به رکود اقتصادی می انجامد. از این رو، علاوه بر وجود دلیل قوی اخلاقی، دلیل تجربی نیز گویای کنار گذاشتن پاداشهای عادلانه و توزیع الگویی می باشد که در صدد ارائه دیدگاه خاصی از عدالت است.

بنابراین، از نگاه طرفداران هایک حکومتی که در صدد تحقق عدالت اجتماعی

1. In principle unprincipled.

2. Hayek, *Law, Legislation and Liberty*, Vol.2, p.69.

باشد، نامشروع است؛ چون در پی هدفی مبهم و آرمانی است که هیچ توافقی در جامعه بر آن نیست و بر هیچ پایه عقلانی نمی‌توان آن را استوار ساخت. به علاوه، دنبال کردن این هدف مستلزم تحمیل دیدگاهی غایت‌گرایانه بر جامعه است، خواه بر اساس شایستگی باشد خواه بر اساس نیاز. تلاش در جهت محدود کردن پیامدهای مبادلات بازار به این روش، تهدیدی نسبت به تغییر نظام آزاد به سازمانی تمامیت‌خواه است. ولی هایدک برای اثبات نظریه‌اش باید اموری را در باب مشروعیت نظام بازار مورد توجه قرار دهد، به ویژه محرومان جامعه را که منافع آنان غالباً اذهان طرفداران ایده عدالت اجتماعی را به خود مشغول داشته است، قهراً هایدک باید توضیحات بیشتری پیرامون برتری نظام توزیع بازار بر توزیع دولتی - به‌ویژه نسبت به تهی‌دستان - ارائه دهد. پاسخی که وی در اینجا ارائه می‌کند پیچیده و بر پایه نظریه خاصی در باب رشد اقتصادی و چگونگی توزیع کالاهای تولید شده در اقتصاد بازار آزاد است. هایدک در این مورد به اصل معروف به نظریه «رشد پلکانی»<sup>۱</sup> یا «نشت اقتصادی»<sup>۲</sup> در باب رشد اقتصادی معتقد است. او می‌گوید: یک اقتصاد پویا اگر بخواهد نوآوری داشته باشد، موجب نابرابری خواهد بود. مقتضای نوآوری آن است که ثروتمندان بستر تقاضای تولیدات جدید را فراهم سازند؛ اما هنگامی که کالا تولید شد، دیگر در انحصار محض آنان نخواهد بود. البته در مقطعی چنین بوده، چون این ثروتمندان هستند که بازار مصرف کالاهای جدید را فراهم می‌آورند، اما همین که تولید کالا بیشتر شد، آن کالاها به تدریج در اختیار دیگران نیز قرار خواهد گرفت. از آنجا که ثروتمندان انگیزه تقاضای کالای جدید را دارند، آنها تولید می‌شوند و جای خود را در نظام اقتصاد بازار باز می‌کنند. از این رو، «رشد پلکانی» در مصرف به وجود می‌آید. آنچه امروز ثروتمندان مصرف می‌کنند، فردا افراد بیشتری استفاده خواهند کرد. اقداماتی که برای کاهش نابرابری در راستای تحقق رؤیای عدالت اجتماعی صورت می‌گیرد، توان اقتصادی را در جهت رشد و نوآوری تحت تأثیر قرار می‌دهد و در درازمدت موجب رفاه می‌شود. قهراً، اقتصاد بر پایه بازار آزاد نابرابری بیشتر و در

1. Echelon advance.

2. Trickle down.

واقع محرومیت بیشتری در مقایسه با اقتصاد بر پایه عدالت اجتماعی خواهد داشت؛ اما موقعیت اقتصادی جامعه از جمله محرومان در درازمدت دستخوش تغییر می شود. موقعیت محرومان در نظام بازار گرچه ممکن است همراه با نابرابری بیشتری باشد، با این حال برای آنان نظام بازار بهتر از هر بدیل دیگری خواهد بود. اختصاص پاداش از ناحیه بازار در صورتی پذیرفتنی است که اکثریت مردم احساس کنند که در درازمدت وضعیت آنان در مقایسه با نظام بر پایه اقتصاد عادلانه و سوسیالیستی بهتر می شود. ادعای اخلاقی هایک در مورد بازار با ادعای اخلاقی سوسیالیستها تفاوت دارد؛ مثلاً، آنتونی کروزلند<sup>۱</sup> در مورد راهبرد سوسیالیستی توسعه اقتصادی می گوید: سوده های مالیاتی که عاید دولت می شود می تواند در جهت بهبود نسبی وضعیت محرومان به کار گرفته شود، این در حالی است که ثروتمندان نیز قادر به حفظ سطح ثابت زندگی خویش خواهند بود.

هایک می گوید: موقعیت نسبی تهیدستان و میزان نابرابری اهمیت ندارد، بلکه آنچه مهم است سطح زندگی آنان در مقایسه با سایر بدیلهاست. بر این اساس، اگر ثروتمندان توان بالا بردن وضعیت نسبی خود را - که ناشی از نابرابریهای موجود در بازار است - داشته باشند، محرومان نیز وضعیت خود را بهبود می بخشند. لذا مشروعیت اقتصاد بازار، بخشی بسته به ناکارآمدی بدیل سوسیالیستی (نظام عدالت اجتماعی) و بخشی ناشی از رشد اقتصادی است. در نتیجه، گرچه بر اثر رشد اقتصادی ممکن است نابرابری افزایش یابد، اما در مجموع وضعیت فقرا بهتر می شود.

هایک وجود یک حمایت رفاهی را با چارچوبی مشخص قبول دارد. وجود این حمایت رفاهی برای تأمین عدالت بیشتر یا استیفای برخی حقوق خیالی که نسبت به رفاه ادعا می شود نیست، بلکه برای تأمین حداقل زندگی افراد و جلوگیری از فقر شدید و آشوب اجتماعی می باشد. او تفاوت روشنی بین این ایده (شبکه رفاه) و نظریه عدالت اجتماعی قائل می شود و می گوید: بدیهی است که جلوگیری از محرومیت جسمانی شدید و تأمین حداقل معاش برای همه باید از:

1. Anthony Crosland.

تأمین یک زندگی کامل برای فرد در مقایسه با دیگران متمایز شود. تفاوت آن دو به این است که در یک طرف، تأمین حداقل درآمد برابر برای همه است و در طرف دیگر، فراهم ساختن درآمد خاصی است که فرد خود را شایسته آن می‌بیند. این ایده دوم ارتباط نزدیکی با ایده «دولت رفاه»<sup>۱</sup> دارد. و آن عبارت از به کارگیری قدرت دولت در جهت تأمین توزیع عادلانه‌تر کالاست.<sup>۲</sup>

به نظر هایک، به دلایلی که قبلاً ذکر شد، «دولت رفاه» به سوسیالیسم و به کارگیری روشهای قهرآمیز و لزوماً استبدادی می‌انجامد. بدیهی است که این نظریه در صورتی قانع‌کننده است که تفاوتی که هایک میان آن دو ایده قائل است در واقع نیز وجود داشته باشد. انتقاد هایک بر نظام عدالت اجتماعی هرگونه ارزیابی شود، انسجام و استحکام آن را نباید از نظر دور داشت.

در مباحث ذیل، خاستگاههای عدالت اجتماعی بر حسب «نیازها» و نیز ایده‌های مربوط به شایستگی و لیاقت را که به صورت کامل‌تر در خلال بررسی نظریه راولز خواهیم آورد، مطرح می‌سازیم. در این مقطع، بیشتر به دیدگاههای هایک در باب نقش اراده (قصد) در توصیف موقعیتهای بی‌عدالتی و همچنین استدلالهای وی در باب مشروعیت بازار می‌پردازیم.

### نقد و بررسی دلیل هایک بر مشروعیت بازار

روشن است که استدلال هایک در مقام پاسخ به پلورالیسم اخلاقی اهمیت حیاتی دارد. اساس نظریه هایک این است که پلورالیسم اخلاقی خواهان تغییر شیوه توزیع دولتی منابع و ارزشها و تبدیل آن به روش توزیع بازار است؛ زیرا منابع و ارزشها در جامعه متنوع است و اختلاف نظر فراوان در مورد آنها وجود دارد. به اعتقاد وی، افراد در نظام بازار می‌توانند خیر مورد نظر خود را به شیوه دلخواه تعیین کنند و از آنجا که بازار یک نهاد بی‌طرف و غیر هدفمند است، از انتقادهای اخلاقی ناشی از پیامدهای

1. Welfare State.

2. Hayek, *Law, Legislation and Liberty*, Vol.2, p.69.

بازار مصون می ماند. از این رو، اقامه این استدلال در باب ماهیت غیر ارادی توزیع بازار، محور تلاش هایک برای تمایز توزیعهای بازار از توزیعهای سیاسی و همچنین اساس توجیه برتری نظام توزیع بازار بر نظام توزیع سیاسی است. به این دلیل، استدلالهای هایک در این باب نیازمند دقت بیشتری است.

اولین نکته قابل توجه این است که هایک باید وضعیت موجود توزیع منابع - مانند: درآمد، ثروت و سایر داراییها - را روندی تاریخی بداند. با توجه به سخنان هایک در باب عدالت اجتماعی، همانگونه که توزیع مجدد منابع پایه اخلاقی ندارد، توزیعهای موجود در طول تاریخ نیز از پایه اخلاقی برخوردار نیست. به این معنی که عوامل اقتصادی در بازار آزاد، منابع گوناگونی را در مبادلاتشان به کار می گیرند. بازار، در قبال نابرابری موجود، وارد عمل می شود و افراد نیز به دلایل متنوعی که دارند اقدام به خرید و فروش می کنند. طبعاً، این روند خود به خود کار توزیع درآمد و ثروت را - که پیش بینی شده و عمدی نیست - انجام می دهد و بی عدالتی هم روی نمی دهد.

استدلال هایک در مورد افراد، کامل به نظر می رسد؛ زیرا درآمدی را که از ناحیه بازار آزاد عاید فرد می شود نمی توان پیش بینی کرد؛ اما داوری، تنها منحصر به این مورد نیست، بلکه در مورد پیامدهای اقتصادی برای یک گروه نیز باید داوری کرد. در این مورد، کسانی که با حداقل منابع وارد بازار می شوند، آیا نمی توان درآمدهای آنان را پیش بینی کرد؟ شاید این مورد، مصداق خوبی برای پیش بینی درآمد افراد باشد، چرا که کسانی که با حداقل منابع وارد بازار شوند، حداقل نتیجه را نیز خواهند برد.

البته سخن هایک در مورد غیر قابل پیش بینی بودن درآمد هر فرد صحیح است، ولی این بدان معنی نیست که داوری در مورد گروهها نیز امکان نداشته باشد. اگر پژوهشی تجربی ثابت کند کسانی که با حداقل شروع کردند به حداقل نتیجه نیز دست یافتند، آیا این تجربه، ادعای هایک در مورد مصون بودن بازار از انتقادهای عدالت اجتماعی را نقض نمی کند؟

شاید هایک باز بگوید خیر؛ زیرا به فرض که این پیامد برای گروهی مرفه قابل پیش بینی باشد، ولی ارادی نیست، در حالی که بی عدالتی در مورد اعمال عمدی صادق است. موقعیت گروههای غیر مرفه نیز نتیجه غیر عمدی میلیونها مبادلات فردی



در بازار است. گرچه با توجه به نابرابریهای حقوق مالی، وضعیت غیر مرفه‌ها ممکن است قابل پیش‌بینی باشد، لیکن هنوز یک پیامد قصدی و عمدی نیست. طبعاً، بی‌عدالتی نخواهد بود.

برای شفاف شدن مسئله، نمونه دیگری از نوعی تعامل در مقیاسی کوچک‌تر ارائه می‌کنیم. برای مثال، اگر پزشکی مقدار زیادی دارو برای بیماری غیر قابل درمان تجویز کند و سبب هلاکت او شود، هرچند که نتیجه عمل مقصود نیست، ولی قابل پیش‌بینی است. دلیل عمدی نبودن، این است که هدف پزشک تسکین درد بوده است، نه کشتن او. حال آیا صرف عمدی نبودن، سبب سلب مسئولیت از وی می‌شود؟ بدیهی است که در این گونه موارد دلایلی برای دو طرف قضیه وجود دارد؛ اما اگر قائل شویم که اعمال ارادی انسان - معمولاً - موجب تحقق پیامدهای قابل پیش‌بینی ولی غیر عمدی برای شخص دیگری می‌گردد، ادعای عدم مسئولیت در قبال آن، ادعایی صادقانه نیست. در واقع اگر چنین نبود، همیشه انگیزه قوی برای تضییق دایره معنای قصد وجود خواهد داشت، به طوری که شامل پیامدهای قابل پیش‌بینی عمل نشود. در این وضعیت می‌توان گفت دلایل خوبی برای اثبات مسئولیت انسان در قبال پیامدهای عادی قابل پیش‌بینی عمل وجود دارد، مشروط بر اینکه قصد و عمد در آن عمل به شکل خاصی معنی و توصیف شده باشد.

اگر این تحلیل را در بستر بازار پیاده کنیم، می‌توان چنین استدلال کرد:

- ۱- اگر واقعیت تجربی نشان دهد کسانی که با حداقل منابع وارد بازار می‌شوند، حداقل سود را خواهند برد، جز موارد استثنایی؛
- ۲- اگر این مورد از مواردی باشد که نتیجه کلی قابل پیش‌بینی است هرچند که مد نظر نباشد؛
- ۳- اگر راهکارهای جایگزین - مانند: توزیع مجدد برای تحقق عدالت اجتماعی - وجود داشته باشد؛

می‌توان گفت کسانی که حامی بازار هستند مسئول حداقل درآمد افراد مرفه می‌باشند، هرچند که آنان قصد نداشته‌اند این افراد را در این وضعیت قرار دهند. با این فرض، پیامد بازار نباید «علی‌الاصول بی‌اصل باشد».

استدلال هایک بر این پایه استوار است که توزیع عمدی و ارادی وجود ندارد، پس بی‌عدالتی نیست. ولی استدلال فوق‌گویی این است که هر جا پیامدهای عمل قابل پیش‌بینی بود، می‌توان گفت بازار نیز محکوم به بی‌عدالتی خواهد شد. همان‌سان که در مورد پیامدهای گروهی چنین است.

به علاوه، می‌توان نسبت به نتایج اخلاقی که هایک از دلایل مربوط به عدم ارتباط «عدالت» با موارد توزیع غیر ارادی - مانند مسئله معلول مادرزادی - می‌گیرد، تردید کرد. مدعای هایک این است که افراد معلول فقط از بدبختی و بداقبالی رنج می‌برند، نه از بی‌عدالتی؛ با نگاه به پیشینه آنان روشن خواهد شد که این سرنوشت حاصل فرآیندی ارادی نیست. لذا ادعای این افراد بر اساس حقوق و عدالت از منابع اجتماعی به اندازه خواسته آنها از محبت، نودوستی و انسانیت نیست.

در جواب هایک می‌توان گفت که عدالت و بی‌عدالتی نه تنها به چگونگی پیدایش پیامدی خاص مربوط می‌شود، بلکه به کیفیت واکنش انسان در برابر آن نیز ارتباط دارد. تصور کنید در خیابان قدم می‌زنید، ناگهان می‌بینید کودکی در جویبی پر از آب افتاده است. مطمئناً، مسئله عدالت و بی‌عدالتی در اینجا - تنها - به چگونه بودن آن بچه در آنجا بر نمی‌گردد. اگر - در حالی که می‌توانید - کاری برای نجات او انجام ندهید، جای سؤال است که آیا به خاطر عدم اقدام برای نجات او مرتکب بی‌عدالتی نشده‌اید؟ مطمئناً کسی که با معلولیت ژنتیکی به دنیا آمده، به خاطر ژنهای معلولش متحمل بی‌عدالتی نمی‌شود، بلکه عدالت و بی‌عدالتی می‌تواند از طریق واکنش انسانها در برابر وضعیت او پدید آید. اگر می‌توانیم به آن شخص کمک کنیم ولی کمکش نکنیم، حداقل یکی از ابعاد بی‌عدالتی در اینجا تحقق دارد. در نظام بازار هم می‌توان گفت که افرادی که از سوی نیروهای بی‌طرف بازار متحمل رنج می‌شوند، بی‌عدالتی در حق آنان رواداشته می‌شود. وقتی می‌گوییم فقر، حاصل نیروی بی‌طرف بازار است، تمام ابعاد مسائل مربوط به عدالت را بررسی نمی‌کنیم. اگر موقعیت فرد را - بدون پرداخت هزینه قابل ملاحظه‌ای - می‌توان از طریق توزیع مجدد منابع تغییر داد، انجام ندادن آن سبب بی‌عدالتی در حق او می‌گردد.

بنابراین، می‌توان گفت که نظام بازار از منظر ایده عدالت اجتماعی قابل نقد اخلاقی

است. نظام عدالت اجتماعی هرچند ایراد دارد، لیکن وجود آن ایرادات برای رها کردن آن کافی نیست. نکاتی که در بالا ذکر شد اگر از استحکام و انسجام برخوردار باشد، نتیجه‌اش این است که نظام عدالت اجتماعی گرچه ایرادات فراوانی دارد، اما معنایش این نیست که نظام توزیع بازار از آن ایرادها مصون است، بلکه آن ایرادها بر نظام بازار نیز وارد است. بنابراین، این دو ایده (عدالت اجتماعی و نظام بازار) از نگاه داوری بر پایه اصل اخلاقی در یک جامعه برخوردار از تنوع اخلاقی دچار اشکالات فراوانی است.

### آخرین گفتار در باب دلایل هایک بر مشروعیت بازار

سرانجام چه چیزی می‌توان در مورد استدلالهای هایک در باب مشروعیت بازار گفت؟ دو نکته در اینجا قابل بحث است. هایک در جلد دوم کتاب «قانون، قانونگذاری و آزادی» با عنوان «رؤیای عدالت اجتماعی»<sup>۱</sup> گفتاری دارد که نظریه‌اش را نقض می‌کند. اساس دیدگاه او این است که بازارها، توزیع را بر پایه هیچ معیار اخلاقی انجام نمی‌دهند، ولی اعتراف می‌کند که بسیاری از مدافعان بازار معتقدند که توزیع بازار - به ویژه بازاری که مردم در آن به پاداشهای عادلانه می‌رسند - معیار اخلاقی دارد. البته هایک این سخن را مردود می‌شمارد، اما وابستگی زیاد مشروعیت بازارها به این نوع باورهای هرچند نادرست را تصدیق می‌کند و وجود چنین باورهایی را برای حفظ مشروعیت بازارها ضروری می‌داند؛ زیرا معتقد است دفاع از بازارها به عنوان عاملی بی‌طرف میان دیدگاههای اخلاقی، ممکن است برای حفظ مشروعیت آنها کافی نباشد. اگر قرار است پیامدهای بازار علی‌الاصول بی‌اصل باشد و اگر اتفاق و اقبال از لوازم ماهوی آنهاست، آیا این امر دفاع کافی از بازارها برای تضمین مقبولیت آنها خواهد بود؟

هایک در مورد دیدگاههایی که قائلند بازارها شایستگیها را پاداش می‌دهند، می‌گوید:

1. The mirage of social justice.

اگر تنها دفاع از نظام بازار که عموم مردم بدان واقفند این باشد، چنین امری برای نظام بازار آینده خوبی در پی نخواهد داشت. بنابراین، یک معضل واقعی در اینجا وجود دارد و آن این است که تا چه حدی باید جوانان را به این باور تشویق کرد که اگر آنان واقعاً تلاش کنند، موفق خواهند شد؟ و آیا اکثریت افراد بدون دخالت داشتن چنین باورهای نسبتاً موهوم، تفاوت‌های موجود در پاداشها را که منوط به دستاورد و شانس است تحمل خواهند کرد؟<sup>۱</sup>

وجود این نکته، اهمیت دفاع مثبت هایک از بازار را بیشتر می‌سازد. دفاع وی عبارت از این بود که: تأثیر «نشت اقتصادی» منافع ناشی از توسعه اقتصادی، درازمدت به اکثر افراد جامعه خواهد رسید. اگر آن‌گونه که هایک در بالا اشاره می‌کند، دفاع اخلاقی پارادوکسیکال از بازار بر پایه «اصل بی‌اصلی» در عمل با شکست روبه‌رو شود، به نظر می‌رسد تنها مبنای مشروعیت بازار، ارزش مادی آن برای بیشتر افراد جامعه خواهد بود.

برای ایجاد تردید - حداقل - در بخشی از مدعای هایک در زمینه مشروعیت بازار، اشاره‌ای می‌کنیم به نظریه فرد هیرش<sup>۲</sup> با عنوان «محدودیت‌های اجتماعی توسعه»<sup>۳</sup>. وی در مورد بخش عمده‌ای از کالاها می‌گوید: اگر بازار نتواند تعهدش را در جهت افزایش رفاه تمام مردم یا بیشتر آنان انجام دهد، ممکن است مشروعیتش متزلزل شود. تعهد نظام بازار به افزایش رفاه در نبود نظریه عدالت توزیعی، محور مقبولیت (مشروعیت عملی) برتری بازار بر سایر مکانیسم‌های توزیعی است.

از نظر هیرش استدلال هایک در مورد تأثیر «رشد تدریجی» یا «نشت اقتصادی» بازار ناتمام است؛ زیرا فرضیه بازار بر این پایه است که تمام کالاها می‌تواند در یک سطح از ارزش اقتصادی تأثیر تدریجی بر بخش عمده‌ای از مصرف‌کنندگان بگذارد. این استدلال - مطمئناً - در مورد برخی کالاها مثل یخچال یا وسایل برقی بدون اینکه تغییری در ارزش آنها برای افراد پیدا شود تمام است؛ چرا که برخی کالاها به گونه‌ای

1. Hayek, *Law, Legislation and Liberty*, vol.2, p.74.

2. Fred Hirsch.

3. Social limits to growth.

هستند که اگر افراد متعددی از آنها بهره‌مند باشند، ارزش آنها کاهش نمی‌یابد، ولی کالاهایی وجود دارند که اگر تغییری در ارزش آنها حاصل نشود، مصرف‌کنندگان زیادی نخواهد داشت. هیرش این نوع کالاها را کالاهای موضعی «positional goods»<sup>۱</sup> می‌نامد. ارزش این نوع کالاها بسته به این است که فقط عدد اندکی از آن بهره‌مند شوند و هرچه بیشتر مورد مصرف قرار گیرند، ارزش آنها کاهش می‌یابد. ذکر مثالی می‌تواند به روشن شدن مسئله کمک کند. فرض کنید در مراسمی که جمعیتی حضور دارند شخصی بر سر انگشتان پا می‌ایستد تا مراسم را بهتر مشاهده کند. ارزش این ایستادن به محدود بودن آن است. در غیر این صورت اگر تعداد زیادی اقدام به این کار نمایند، ارزش خود را از دست می‌دهد. این الگویی است برای کالاهای موضعی و همین‌طور جهانگردی و استفاده از سواحل و بیلاقیهای خلوت - به این معنی - جزء این دسته از کالاها به شمار می‌آیند. آن زمانی که فقط ثروتمندان قادر به مسافرت بودند، نشستن در میدان مارکوپلو در شهر «ونیز» ارزش زیادی داشت، اما همین که تأثیر رشد اقتصادی فراگیر شد و افراد بیشتری توان مسافرت پیدا کردند، دیگر ارزش گذشته را ندارد. «نشت اقتصادی» ممکن است تأثیر کرده باشد، ولی به محض تأثیر، ارزش کالاهای مورد بحث را تغییر داده است. اقتصاد موضعی - آن‌گونه که هیرش می‌نامد - مربوط است به کالاهای نایاب. کمیابی آن یا به خاطر پدید آمدن وضعیت اجتماعی خاص است و یا به جهت گسترده‌گی استفاده از آن می‌باشد. اقتصاد مادی قابل توسعه و مناسب با مکانیسم نشت اقتصادی است؛ زیرا کالاهای مادی هرچه بیشتر مورد استفاده قرار گیرند از کیفیت آنها کاسته نمی‌شود، لیکن اقتصاد موضعی چنین نیست. ولی ممکن است تصور شود که اگر کالاهایی که قابلیت برای نایابی اجتماعی دارند، تنها کالاهایی باشند مانند: سواحل خلوت، بیلاقیهای تفریحی یا لذت نوشیدن قهوه (کاپوچینو) در یکی از میادین خلوت ایتالیا، می‌شد بدانها توجه چندانی نکرد؛ زیرا آن کالاها در خلال رویدادهای اساسی زندگی بی‌اهمیت و حاشیه‌ای تلقی می‌شوند، ولی آموزش نیز از نظر هیرش یک کالای نایاب به شمار می‌آید؛ به این معنی

۱. کالاهایی هستند که فقط در هنگام کمبود، ارزش پیدا می‌کنند.

که آموزش با چشم‌پوشی از اینکه ابزاری برای کمال نفس و ارضای آن به طریقی غیر مادی محسوب می‌شود، یک کالای ابزاری است که دارای ارزش قابل ملاحظه‌ای است. ارزش آن نیز تا حد زیادی بسته به ارزش نیایی آن است و توزیع برابر آن امکان‌پذیر نمی‌باشد، مگر اینکه به نحوی ارزش آن را برای مصرف‌کنندگان تغییر دهد. از این رو، در عوض توانایی افراد امروزه برای استفاده از همان کالاهای آموزشی که برای دو نسل قبل وجود داشت - چنان که نظریه نشت اقتصادی می‌گوید - آنان از همان نوع کالاها استفاده نمی‌کنند. به محض اینکه افراد بیشتری به مصرف آن روی آورده‌اند، ارزش آن کاهش پیدا کرده است. آموزش، کالای نیایی است که به صورت گسترده در یک سطح از ارزش، قابل توزیع نیست. جدای از افزایش نابرابری و کاهش تنشها، توزیع یکسان آموزش سبب رشد مدرک‌گرایی شده است؛ زیرا برای تصدی مشاغل، نیاز به مدارج عالی است که در نسلهای قبل - به هیچ رو - نیاز به آن نبود. لیستر ترو<sup>۱</sup>، اقتصاددان امریکایی می‌نویسد:

همین که زمینه دستیابی به کارگر تحصیل کرده افزایش می‌یابد، افراد درمی‌یابند که باید برای دفاع از موقعیت درآمد جاری خویش، تحصیلات خود را بالا برند. اگر اقدام به این کار نکنند، شغل فعلی آنها خیلی دوام پیدا نمی‌کند. تحصیل، سرمایه خوبی است، نه به این جهت که اگر هیچ کس سطح تحصیلاتش را بالا نبرده بود، سبب افزایش درآمد آنان نسبت به سطح فعلی می‌شد، بلکه به این خاطر است که درآمد آنان را نسبت به موقعیتی که در آن دیگران تحصیل کنند و وی بدون تحصیل بماند، افزایش می‌دهد.<sup>۲</sup>

تحصیلات، به این معنی به عنوان ابزاری پنهان برای کسب موقعیتهای نابرابر به کار می‌رود.

استدلال مربوط به کالاهای موضوعی دو مسئله را برای هایک مطرح می‌کند: مسئله

1. Lester Thurow.

2. L. Thurow, 'Education and Economic Inequality', in *Power and Ideology in Education*, ed. J. Katable and A.H.Halsey, Oxford University Press, Oxford, 1977.

اول، اینکه هایک می‌خواهد با تمسک به تأثیر نشت اقتصادی، مشروعیت بازار را در صورت فقدان اصل توزیعی توجیه کند، کالاهای موضعی محدودیت آشکاری برای این توجیه به شمار می‌آید. مسئله دوم این است که اگر چنین کالاهایی وجود داشته باشند و برخی از آنها - مانند تحصیل - نقش مهمی در تعیین رخدادهای زندگی ایفا کنند، جای سؤال است که چه کسی باید آنها را مصرف کند. از آنجا که هایک نظام عدالت اجتماعی را قبول ندارد، پاسخ وی تنها می‌تواند این باشد که هر کس زودتر به آنها دست یابد مصرف‌کننده‌اش خواهد بود. اگر چنین است، طبعاً مسئله‌ای که قبلاً در باب پذیرش ضروری ساختاری معین از حقوق مالکیت درآمد، ثروت و قدرت - از نگاه هایک - مطرح شد و شاهد وجود دلایل خوبی بر ردّ چنین مقبولیتی بودیم، مؤید این گفته خواهد بود.

مسئله «کالاهای موضعی» عدالت اجتماعی را محور اصلی بحث خودش قرار می‌دهد، به طوری که استدلال مربوط به «نشت اقتصادی» و ویژگیهای فزونبخش رفاه اقتصاد بازار برای کالاهای مادی نمی‌تواند مانع آن شود. محور بودن ارزش عدالت اجتماعی به آن آسانی که هایک تصور می‌کند، قابل جابه‌جایی نیست و باید با معضل ماهیت عدالت اجتماعی در یک جامعه برخوردار از تکثر اخلاقی دست و پنجه نرم کرد.

ولی سایر اندیشمندان لیبرال منکر این شده‌اند که این امور تنها نتایجی باشد که از به رسمیت شناختن تکثرگرایی اخلاقی ناهمگون به دست می‌آید. چنین اندیشمندانی که در میان آنان افرادی مانند: راولز و گیورث به چشم می‌خورند، جنبه اثباتی استدلال هایک را پذیرفته‌اند و آن عبارت از این است که یک جامعه لیبرال، چارچوبی قانونی برای تأمین حداکثر آزادی متقابل جهت رهایی از زیر بار زور ترسیم می‌کند؛ اما جنبه سلبی استدلال وی را نپذیرفته‌اند و آن عبارت است از اینکه یک جامعه لیبرال باید از مسائل عدالت اجتماعی اجتناب کند. با وجود این، به منظور سازگاری این استدلال با اصول لیبرالی، آنان باید به مدعای هایک که می‌گفت این اصول، هدفمندانانه و بر پایه تحمیل غیر مشروع دیدگاه خاصی از خیر (خوبی) می‌باشد و معیارهای توزیعی بر اساس آن شکل می‌گیرد، پاسخ گویند.